

شنبه 30 مارچ 2019

ناتور رحمانی

مرگ نا تمام !؟

میخواهم به سرزمین خودم برگردم
 آنجا یار و همسنگر من را کشته اند
 و چشمانش باز مانده است
 میخواهم بروم و چشمانش را ببندم
 درین سرزمین من بیکانه ام
 بیکانه با زبان شان
 درین سرزمین همه انگلیسی حرف میزند
 انگلیسی می نویسند
 انگلیسی فکر میکنند
 انگلیسی عشق می ورزند
 و انگلیسی می میرند
 من هر روز از زبانی به زبان دگر سفر میکنم
 از (الف) به آخر خط

با (ب) به بغداد

و با (ک) به کابل میرسم

آنجا ها که سایه ها

مُرده ها را به پشت می گیرند

و کنار دروازه های بسته می گذارند

اینجا در غرب

ولادت من با کاغذ های مارک دار شروع میشود

Refugee

Welfare

Social

وقتی برای تجلیل از سالگردم

پرنده های آهنین بال

فراز جنگل شیشه پی میخوانند

Happy birthday to you

وقتی کنار آبشار نیاکارا

برایم جشن می گیرند

من روز تولدم را

روی میز کاغذی می گذارم
با شمع نیمه سوخته روشن می سازم
و با یک

McDonald قطعه قطعه اش میکنم

این آخرین سالگرد تولدم خواهد بود

زیرا دیر یا زود منفجر خواهم شد

چون من همی را در قلب خویش

حمل مینمایم

که به رویش مارک امپریالیستی دارد

برای مرگ من درین جنگل فلز و شیشه

کسی گریه نخواهد کرد

زیرا درین شهر شیشه بی

آدم های شیشه بی زندگی میکنند

آدم های با احساس فلزی

تهایی و از خود بیگانگی

احساسات شانرا کشته است

آدم ها درین سرزمین با موزیک

Rap می رقصند

راه میروند، می خوابند و معاشقه می کنند

در اینجا از نگاه تا بیکاه

یک آهنگ تکرار میشود

Money money money

آخرش ریتم هراس انگیز این آهنگ

من را خواهد کشت

آنگاه (چک) سگ کوچک پشمالو

یگانه رفیق تنهایی هایم

روی کالبد سرد و از یاد رفته ام

خموشانه زوزه خواهد کشید

و آسمان غبارآلود

قطره شفاف اشک را

در چشمش خواهد دید .

(از خون از خاکستر)